

به یاد مادری از تبارِ مادران مقاومت

در یکی از شب های سردِ بهمن ماه ۱۳۹۰ با جمعی از رفقا، به دیدار مادر رفیق جان باخته کاک جمال چراغ ویسی رفتیم.

منزل آنها در حاشیه شهر سنندج و یا بهتر بگوئیم روستای نزدیک شهر به اسم حسن آباد که اکنون به شهرک حسن آباد مشهور شده است، قرار داشت. کوچه های خاکی که به دلیل بارندگی، گلی و پر از چاله های ریز و درشت بود، ما را به منزل یکی از مقاوم ترین مادران داغدیده از رژیم درنده اسلامی می رساند. به محض به صدا درآوردن در خانه، انگار منتظر ما بود، یا منتظر مسافری که در حسرت دیدار آخر با او، همچنان چشم به راه است. ما را به داخل خانه هدایت کرد، عکس های قاب گرفته شده کاک جمال چراغ ویسی که با گل سرخ آراسته شده بود، روی طاقچه قرار داشت. دایه معصومه کنار طاقچه قرار گرفت و عکاس های کاک جمال را مخاطب قرار داد: "جمال جان، عزیزم می بینی که رفقاییت آمده اند، آنها برای دیدار تو آمده اند، می بینی که تو را فراموش نکرده اند، جمال جان، عزیزم تو هنوز زنده ای و من هیچ وقت باور نمی کنم که تو دیگر وجود نداری، بلند شو و رفقاییت را ببین جمال عزیزم.

آخر می دانید، کاک جمال چراغ ویسی از فعالین و کارگران کمونیست سنندج بود که وقتی رژیم درنده اسلامی ایران، اعدامش کرد، مادرش یعنی دایه معصومه، قرار ملاقات داشت که کاک جمال را ببیند. خودش تعریف کرد که وقتی آن روز جلوی زندان سنندج رفتم و از خوشحالی اینکه جمال عزیزم را میبینم، از خوشحالی در پوست خودم نمی گنجیدم. با خود مقداری لباس و خوردنی برده بود که به کاک جمال بدهد. ادامه داد که: سربازهای زندان همیشه با احترام رفتار می کردند. اگر شکلاتی چیزی در جیب داشتم به آنها تعارف می کردم میدانید که سربازها هم فرزند کارگران و زحمتکشان اند، و آنها از من می گرفتند. آن روز که من خوشحال و خندان از اینکه جمال را ملاقات می کنم، رفتار سربازهای زندان که من را می شناختند متفاوت بود، وقتی من را می دیدند، نگاه هایشان را به پایین می انداختند، انگار از چیزی ناراحت هستند. وقتی بازرسی ورود به محوطه زندان تمام شد، بعد از کلی انتظار، یکی از افسران زندان، با پلاستیکی از لباس جلویم ایستاد و آن را به من تحویل داد. نمی توانستم متوجه شوم که اینکار چه معنایی دارد، البته از مادران رفقای جان باخته دیگر شنیده بودم که فرزندان مقاوم و رزمنده آنها را وقتی اعدام می کنند، فقط لباس هایشان را به خانواده تحویل می دهند. در آن لحظه انگار تمام دنیا روی سرم فرو ریخت، آنها خبر اعدام جمال عزیزم را به من دادند. گفته بودند که جمال را اعدام نمی

کنیم. دروغ گفتند، جمال فقط از حقوق کارگران دفاع کرده بود. آنها به هیچ اخلاقی پایبند نیستند، می دانستند که جمال من اعدام شده است و به من قرار ملاقات دادند. حتی اجازه ندادند که برای آخرین بار او را ببینم. به من گفتند که اگر بتوانی جمال را راضی کنی که از اندیشه های عدالت خواهانه و برابری طلبانه خود دست بردارد و حتی به صورت نمایشی در دادگاه از مواضع اش در مشارکت روز جهانی کارگر کوتاه بیاید، او را نهایتاً به چند سال زندان محکوم می کنیم. من مانند مادری، خوشحالم که جمال من، این جانیان را خوب می شناخت و به هیچ وجه در مقابل آنان کوتاه نیامد. جمال همیشه به من می گفت که مادر، نگران نباش همه چیز تمام می شود و من از عدالت برای انسان ها دفاع کرده ام، اگر این کار خلاف قانون این رژیم اسلامی ست، من مایل ام از اندیشه ام در دادگاه نیز دفاع کنم. آنها فکر می کنند که اگر من از اندیشه ام دست بردارم دیگر کسی پیدا نمی شود بر علیه این حجم از جرم جنایت آنها مبارزه کند. به این دلیل بود که دایه معصومه بعد از گذشت سالیان دور از اعدام کاک جمال چراغ ویسی هنوز باور نمی کرد که جمال را نخواهد دید و همیشه چشم به راه دیدار با جمال بود.

بله جانیان حکومت اسلامی، نه تنها به دایه معصومه خبر اعدام کاک جمال چراغ ویسی را ندادند تا با چهره محبوب و فداکار کارگران و

زحمتکشان شهر سنندج دیدار و با او وداع کند، بلکه جنازه کاک جمال را نیز هرگز به خانواده اش پس ندادند.

متأسفانه امروز باخبر شدم که دایه معصومه عزیز، این مادر مبارز و فداکار برای همیشه چشم فرو بسته و جاودانه شده است. غم از دست دادن این مادر فداکار را به خانواده، دوستان و رفقای عزیز تسلیت می گوئیم. دایه معصومه مادر همه ما بود و خودمان را در این فقدان شریک می دانیم.

یادش، رزمندگی اش، وفاداریش، ایستادگی اش، مهربانی اش و آرزوهای دایه معصومه عزیز، همیشه زنده و گرامی خواهد ماند.

کاک جمال چراغ ویسی کارگری بود که ۲۵ سال سن داشت و در سازمان آب سنندج کار می کرد. او همه عمرش را با درد و رنج گذراند. کاک جمال برای متشکل و متحد شدن کارگران در تشکل های مستقل شان تلاش زیادی نمود و خود عضو یک اتحادیه کارگری بود که مورد حمله رژیم اسلامی قرار گرفت و تعطیل گردید. او عضو باشگاه ورزشی کارگران سنندج بود. همه کارگرانی که سخنان او در یازده اردیبهشت، روز جهانی کارگر سال ۶۸ سنندج شنیده اند و همه کارگرانی که تلاش

خستگی ناپذیر او را برای متحد کردن کارگران دیدند، او را هرگز فراموش نمی کنند.

کاک جمال چراغ ویسی به خاطر این تلاش ها و به خاطر سخنانی در میتینگ و مراسم بزرگ روز جهانی کارگر سال ۶۸ در شهر سنندج توسط رژیم اسلامی دستگیر و پس از چند ماه نگه داری در زندان در اوایل بهار ۶۹ و نزدیک به اول ماه مه این سال به دست جنایتکاران و جلادان حکومت اسلامی این دشمن کارگران و زحمتکشان اعدام گردید.

شورش کریمی



لینک متن سخنانی رفیق جمال چراغ ویسی در مراسم روز جهانی کارگر سال ۱۳۶۸

سنندج: http://www.ofros.com/1maj/jamal_1maj.htm